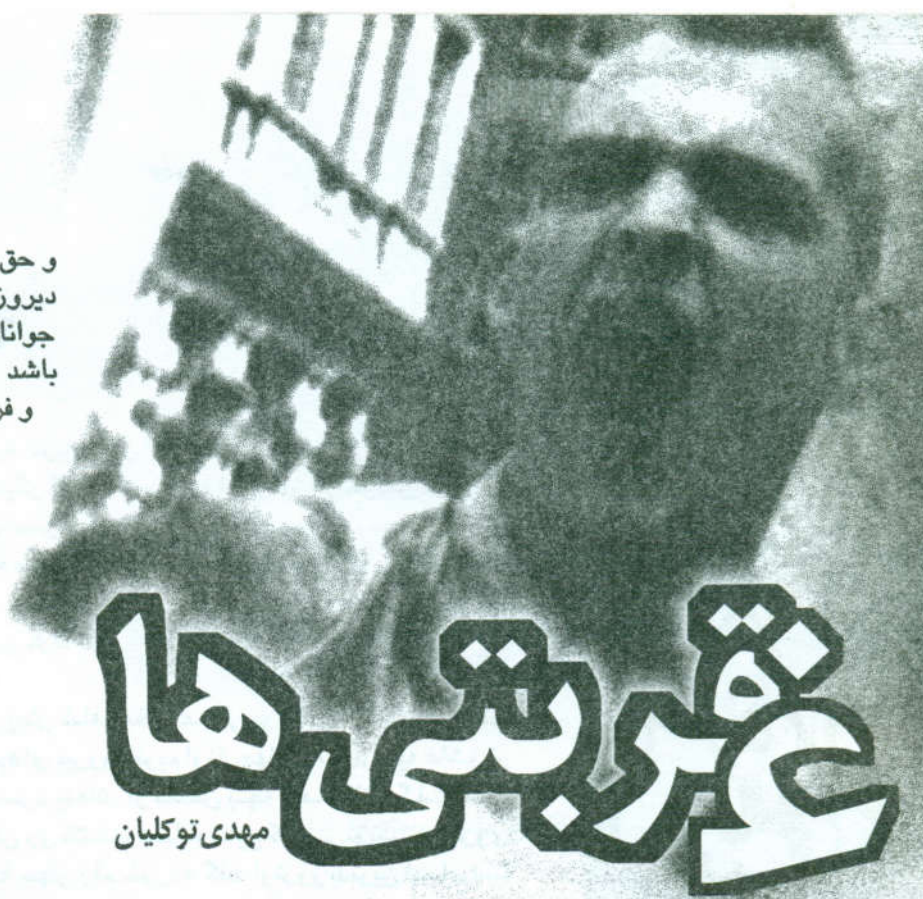




غریبتی‌ها

مهدی توکلیان

ساعاتی را به گفتمان
اوقاتی را به التفات و
لحظاتی را به احساسات، مشغول باشند؛
و حق دارند که ندانند، آرامش این روزها، روزهای سخت
دیروز را و امدار است،
جوانان امروز می‌خواهند، شب‌هایشان با شب‌نشینان جوان
باشد

و فراموش کرده‌اند، شب‌نشینان سنگرها و خاکریزها را،
□ اینان می‌خواهند، روحشان به آرامش رسد؛
ساز را دوست دارند؛
آواز را بها می‌دهند
و بایستی عریان بودن را ارزش بدانند،
و سگ‌ها را به آغوش کشند و...
آنان می‌خواستند، جسم‌هایشان از «فرش» جدا شود
تا در «عرش» بها داده شود
«سوز» را بجای «ساز» دوست داشتند
... آواز را بهاء می‌دادند
اما در کمیل، ندبه، توسل و...
«عریان بودن» را ارزش می‌دانستند اما در
تاسوعا، عاشورا، محرم، صفر
آن هم در حسینیه‌ها و تکایا و...
□ چه زمزمه‌های عجیبی بر لبان اینان است، از ندبه، حتی،
نون، دال، باء وها را نمی‌فهمند
توسل؟ کمیل؟ برایشان تعریف نشده است؛
خوردنی است؟
بردنی است؟ پوشیدنی است؟ دیدنی یا شنیدنی؟
نسل پویای امروز «پارک‌ها» را دوست دارند، آنهم فقط
بخاطر فضای سبز،
طبیعت، هوای سالم و شاید مقداری برای «آزادی»
«رهایی»، «گفتمان» «التفات» و «احساسات»
و چه فاحش است فاصله، میان «خون آغشتگان»، بی سر و
دست آن روزها

با «جان وابستگان» بی غم و مست این روزها
ولی زیاد است فاصله میان تفحص‌گران «پارک‌ها»
با تفحص‌گران «خاک‌ها»
اینان، جسم زنده می‌جویند
و جسم‌های رها شده از روح
آنان، تگه استخوانهای آمیخته با معنویت
علمداران تفحص! بخیر یادتان
نکو نامتان و خدا کند که جاوید بماند راهتان
□ آنان، با زمزمه زیارت عاشورا،
روژه مستحبی
و با ذکر یا حسین(ع)
بدنهای قطعه قطعه
جسم‌های خون‌آلوده
و استخوانهای از هم پاشیده‌را
از دشت تفتیده جنوب و قله‌های سرکش و بلند غرب

□ سالیان غریبی است، غریبتی‌ها از «غیرت» می‌گویند
و غیرتی‌ها را به «حیرت» می‌برند
کویر و سیعی است،
«بی‌قیدها»، از «قیدها» می‌گویند
از بندها
از تن‌ها
از تارهای اطراف خود
سیاهی چادرها
متانت چهره‌ها
و قار رفتارها
در کویر تنهایی مانده‌اند؛
به بیفش‌ها، «یورش» برده‌اند
با «ارزش»، «ورزش» می‌کنند
به «پوشش»، «کرنش» نمی‌کنند،
نگاه‌ها را، از انتهای چاه می‌دانند
و نگاه خود را از فراز آسمان
دختران امروز و مادران فردا
«آرایش» را وسیله «آسایش» می‌دانند،
و نمایش «خیابانی» را نشان «آزادی»
پسرها و جوانان امروز،
همان مردان خانه‌های فردا، آزادی می‌خواهند و
«رها» دنبال رهایی‌اند
آرامش می‌خواهند، تا با مادران فردا، راحت قدم بردارند و
در اندیشه فرداهاشان

و برآستی چرا؟
آوای غریبانه سازها،
با نگاه غافلانه
«چشم‌ها»
چنان در هم آمیخته‌اند
که «گوش‌ها»
زمزمه لطیف باران را نمی‌شنود
و چشم‌ها
گل را از خار
جدا نمی‌بینند!!!

می‌جستند
و اینان، مُد زندگان رپ‌صفت و حامیان نفس
با زمزمه آهنگ راک و پاپ
کم‌فروشان بی‌مقدار
و غافلان بی‌معیار را،
از تپه کوه‌های شمال البرز، جمشیدیه و قیطریه می‌جویند
روزگار عجیبی است
شنیدن نام «دو عیجی»
جوانان را به «گیجی» می‌کشاند،
از جزیره مجنون، تنها «جنون» مانده است
میم مردانگی و مروت را با میم مال و مُد عوض کرده‌اند
برآستی، آنان گرمی صحرا و تشنگی دریا را تحمل نمودند، تا
اینان در صحرا و دریا، آزادانه فساد کنند؟!
و با مقدس واژه عشق، در خیابان و بیان، از صحرا تا دریا
براحتی....
آنان، با «عشق» به «معراج» می‌رفتند، و اینان با «عشق» به
«حراج غیرت و عفت» می‌روند
آنان «نصیب‌ها» را «صابر» بودند و اینان «صلیب‌ها» را
«حامل»
و اکنون «ماهواره» رفیقان
حامیان بیشتری از
«یادواره شهیدان» دارد

و در این دوران پرهیاهو بایستی سنت‌ها را شکست،
«جشنواره» را «غم‌واره» کردند، زیرا «جشنواره‌ها» پایان
ندارند و «غم‌واره‌ها» آغاز و باید غم‌واره‌ای را آغاز نمود، با
تمام غمزدگان روزهای قدیم، با یادگاران «گمنام» که امروز
در میان نسل جوان «گمنام‌اند» و بایستی «غم‌واره» فرا
خواند، تمام آنان را که غم فقدان قلب‌های «پر طپش» و
جانهای «پرتلاش» دیروز را دارند، تمام آنانکه غم فراق «نماز
شب خوانهای نورانی» و «چهره‌های عرفانی» را با تماشاهای
بی‌عفتی، بی‌غیرتی، بی‌نیازی و بی‌نمازی، تحمل می‌نمایند.
چه «واژه‌های مظلومی» بر لبان خالمان، «مظلوم» مانده است
و چه لغات «مقدّسی» بر لبان «نامقدّسان» جاری است، چه
بی‌قرارانی «عیش» را «عشق» تفسیر می‌کنند.
و درس «عشق و محبت» را از چشم‌های پر خطا می‌آموزند،
کسب کمال و هنر را در نغمه غریبه‌ها می‌جویند روزگار
غریبی است. مالکان «وادی عیش» را به سُخره می‌گیرند،
می‌خواهند، آشنایان شهر «عشق» را براحتی از ذهن و قلب‌ها
بیرون کنند و نمی‌دانند که قصه عشق آنان جاودانی است
□ روزگاری لاله از روی جوانان وطن، تبار بود و خجل،
سرو سپید از قامت‌هاشان خجالت می‌کشید، اما کنون و...
نسل «جوان امروز»، نسل «بهاران دیروز» را از یاد برده
است
روزگاری شرح جوانان وطن، شرح حماسه بود و غیرت،
گلوآه آتشین اینار با خجالت بر کاغذ می‌ماند و اکنون شرح
بسیاری از جوانان شرح حیرت، شرح بی‌غیرتی، بی
عفتی جنایت و خیانت نه بر دیگران، بر خود.



پیرچم سرخ حرمت قبیلہ ماست

